

Methodological Findings of Desirable Humanities based on Islamic epistemology: with Emphasis on the Opinions of Allameh Misbah Yazdi

Ramezan Alitabar Firouzjaei*

Abstract

Introduction: One of the most fundamental basis in the production of human sciences is its methodology. Most methodological issues are directly rooted in knowledge such as epistemology; Therefore, the methodology of humanities feeds mostly on epistemology. The center of gravity of the epistemology of the humanities is: the nature of propositions of the humanities, the source studies of the humanities and the issue of its validation. The answer to these problems is different, depending on the type of intellectual paradigm, and each of them has specific methodological results. Common humanities methodology is rooted in rational approaches and trends, especially epistemology in the West; These issues can be shown in modern epistemology based on dominant paradigms such as "positivist", "hermeneutic" and "critical" as theoretical frameworks in the field of common humanities. Of course, different paradigms, especially in Western civilization, have common epistemological principles in this sense; For example, the approach of "nominalism", subjectivism (originality of the knowing agent), rationalism, "empiricism", "pragmatism" and the like are common epistemological principles in most western schools, and in addition to these principles, every Which of the existing paradigms also have a specific epistemological approach. But based on the intellectual system of Islam, other methodological results will be obtained

*Associate Professor at "The logic of understanding religion Department" in Research Institute for Islamic Culture and Thought (iict).

E-mail: r.alitabar@chmail.ir

Received date: 2022.07.05

Accepted date: 2021.08.23

Method of Study: This article tries to use the method of rational-philosophical analysis to briefly point out the methodological results of common humanities based on epistemology in dominant paradigms and then to explain the methodological findings of Islamic humanities based on Islamic epistemology in the intellectual system of Allameh Misbah Yazdi.

Findings: Modern epistemology - based on dominant paradigms such as positivist, hermeneutic and critical - some epistemological issues of Islamic humanities and its methodological results were discussed, especially in the opinions and works of Allameh Misbah. The epistemological issues raised in this article are: the nature of propositions of humanities and the source studies of humanities and its validation issue. It was said that the answer to these problems depends on the type of intellectual paradigm, and each of them has specific methodological results. In this article, an attempt has been made to present the mentioned issues based on the Islamic intellectual system, especially in the opinions of Allameh Misbah Yazdi, to point out the methodological findings of each one, and the mechanism of the influence of epistemological issues in methodology was also briefly shown.

Conclusion: Based on ontological and epistemological realism, a bridge was built to methodological realism, and based on that, in the problem of source studies of human sciences, diversity and plurality of sources and epistemological tools were investigated. Based on the diversity of epistemological sources, another finding was obtained under the title of methodological pluralism and the pattern of combining methods. In the end, based on fundamentalism, the methodology and the process of reasoning in the justification and validation of human sciences were stated.

Keywords: Epistemology, Methodology, Humanities, Source Studies.



یافته‌های روش شناختی علوم انسانی مطلوب بر پایه معرفت‌شناسی اسلامی (با تأکید بر آرای علامه مصباح یزدی)

رمضان علی تبار*

چکیده

یکی از اساسی‌ترین محور در تولید علوم انسانی روش‌شناسی آن است. بیشتر مسائل روش‌شناختی، به صورت مستقیم، ریشه در دانش‌های بالادستی نظیر معرفت‌شناسی دارد؛ بنابراین روش‌شناسی علوم انسانی، بیشتر، از معرفت‌شناسی تغذیه می‌کند. گرانگه معرفت‌شناسی علوم انسانی عبارت است از: ماهیت‌شناسی گزاره‌های علوم انسانی، منبع‌شناسی علوم انسانی و مسئله اعتبارسنجی آن. پاسخ این مسائل، وابسته به نوع پارادایم فکری، متفاوت است و هر کدام نیز نتایج روش‌شناختی خاصی دارند. روش‌شناسی علوم انسانی رایج ریشه در رویکردها و گرایش‌های فکری به‌ویژه معرفت‌شناسی در غرب است؛ اما بر اساس دستگاه فکری اسلام، نتایج روش‌شناختی دیگری حاصل خواهد شد. مقاله پیش رو می‌کوشد با روش تحلیل عقلی-فلسفی، ابتدا به صورت اجمالی، به نتایج روش‌شناختی علوم انسانی رایج بر شالوده معرفت‌شناسی در پارادایم‌های غالب اشاره نماید و در ادامه یافته‌های روش‌شناختی علوم انسانی اسلامی بر پایه معرفت‌شناسی اسلامی را در منظومه فکری علامه مصباح یزدی تبیین کند. تبیین سازکار تأثیر معرفت‌شناسی در روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی از یافته‌های این مقاله است.

واژگان کلیدی: معرفت‌شناسی، روش‌شناسی، علوم انسانی، منبع‌شناسی.

مقدمه

یکی از علوم مؤثر بر روش هر علمی از جمله علوم انسانی معرفت‌شناسی است. معرفت‌شناسی به مثابه مبادی نظری، نقش مولد و پیش‌نیاز روش‌شناختی محسوب می‌شود؛ به دیگر سخن معرفت‌شناسی بخشی از مبادی علوم به‌ویژه در ناحیه روش‌شناسی را تدارک می‌بیند. مراد از مبادی نظری اموری است که علوم بر آن استوار است (ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۱۵۷ / مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۵۰). مبادی به دو دسته قابل تقسیم است؛ مبادی تصویری و مبادی تصدیقی. مبادی تصویری اموری‌اند که تصور موضوع علم یا موضوع مسائل به آن وابسته است؛ نظیر تعریف موضوع علم، تعریف اجزای موضوع و تعریف عوارض و حالات موضوع علم. در مبادی تصویری به ماهیت، چیستی و تفسیر و تبیین مفهوم مورد نظر پرداخته می‌شود. مراد از مبادی تصدیقی، مسائل و قضایایی است که تصدیق مسائل علم متوقف بر آنهاست؛ مانند قضایای بدیهی که در اثبات مسائل علم به کار برده می‌شوند (ر.ک: یزدی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۱۴-۱۱۶ / مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۵۱).

مبادی تصدیقی بر اساس فاصله و عدم فاصله بین مسائل علم و مبادی آن، به مبادی قریبه و بعیده تقسیم می‌شود که از مبادی قریبه به مبانی نیز تعبیر می‌کنند. مراد از مبانی، اصول و پیش‌فرض‌هایی است که علوم، نظریه‌ها و مسائل علمی بر آن مبتنی‌اند و داوری‌ها و موضع‌گیری‌ها در علم بر اساس آن شکل می‌گیرد؛ به عبارت دیگر مراد ما از مبانی تمامی تصورات و تصدیقاتی است که فهم و قبول علم و امهات مسائل آن، متوقف و مبتنی بر آن می‌باشد. این مبانی اعم از مبادی بدیهی و نظری، مبادی فرادانشی و فرامسئله‌ای است (ر.ک: رشاد، ۱۳۸۹، ص ۴۵-۲۵-۱۸ / علی‌تبار، ۱۳۹۶، ص ۲۵۷). در بحث پیش رو هم نگاه پسینی به روش علوم انسانی خواهیم داشت (داوری درباره

وضعیت مبانی روش‌های موجود) و هم نگاه پیشینی (درباره مبانی روش یا روش‌های مطلوب)؛ از این رو از لحاظ پسینی، درباره روش‌شناسی موجود به داوری پرداخته و یافته‌های روش‌شناختی علوم انسانی رایج بر پایه معرفت‌شناسی مدرن، نشان داده می‌شود. اما از حیث پیشینی، شرایط و ویژگی‌های روش یا روش‌های مطلوب را بیان می‌کنیم. بنابراین وقتی سخن از یافته‌های روش‌شناختی علوم انسانی اسلامی است، مراد نگاه پیشینی (تحلیل منطقی و فلسفی) است.

نوع معرفت‌شناسی تأثیرات فراوانی بر مراحل فعالیت علمی دارند؛ تأثیراتی در انتخاب مسئله، انتخاب آزمایش و گزینش مشاهدات، در تعبیر و تعمیم نتایج آزمایش‌ها، در نظریه‌پردازی‌های علمی، در اعلان نظریه‌های علمی، در تعبیر نظریات علمی، در گزینش ملاک‌های ارزیابی و نقد نظریات علمی، در جهت‌گیری‌های کاربردی علم و امثال آن (ر.ک: گلشنی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۳-۱۶۲) که بیشتر این موارد، جنبه روش‌شناختی دارند. مراد از مبانی معرفت‌شناختی، اصول و قواعدی است که از دانش معرفت‌شناسی در حوزه‌های مختلف به‌ویژه در روش علم بهره گرفته می‌شود (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۵۲). در اینجا مراد از معرفت‌شناسی، معرفت‌شناسی خاص یا مقید است که از آن می‌توان به معرفت‌شناسی علوم انسانی اشاره نمود. برخی مسائل معرفت‌شناسی علوم انسانی عبارت‌اند از: منبع‌شناسی علوم انسانی و مکانیزم کاربست منابع و ابزارهای معرفتی در حل مسائل علوم انسانی، انواع گزاره‌های علوم انسانی و اعتبارسنجی آن.

این مسائل را می‌توان در معرفت‌شناسی مدرن و بر اساس پارادایم‌های غالب، نظیر «پوزیتیویستی»، «هرمنوتیکی» و «انتقادی» به مثابه چارچوب‌های نظری در حوزه علوم انسانی رایج نشان داد؛ به عبارت دیگر نظریه‌های مختلف در علوم انسانی مبتنی بر اصول

و مبانی معرفت‌شناختی مختلفی است. این اصول در پارادایم‌های مختلف، متفاوت است. البته پارادایم‌های مختلف به‌ویژه در تمدن غرب، از این لحاظ دارای اصول معرفت‌شناختی مشترک نیز می‌باشند؛ مثلاً رویکرد «نومینالیسم» (نام‌نگاری)، سوژکتیویسم (اصالت فاعل شناسا)، عقل‌گرایی (خردباوری)، «تجربه‌گرایی»، «عمل‌گرایی» (پراگماتیسم) و امثال آن از مبادی عام معرفت‌شناختی در بیشتر مکاتب غربی است و در کنار این مبادی، هر کدام از پارادایم‌های موجود نیز دارای رویکرد معرفت‌شناختی خاصی‌اند.

یکی از مهم‌ترین پارادایم‌های علم‌شناسی، پارادایم پوزیتیویستی است. این مکتب بر چند مبنا و شالوده معرفت‌شناختی بنا شده است. برخی از این مبانی عبارت‌اند از: تقدم مشاهده بر نظریه و پرهیز از هر نوع نظریه‌سازی پیش از مراجعه به عالم خارج، تقلیل معرفت به شناخت‌های حسی و انحصار واقع‌نمایی در حوزه حس، امکان اثبات کلیت، ضرورت و قطعیت قواعد تجربی و ارتقای آن از سطح گزاره‌های شخصی یقینی به مرتبه گزاره‌های کلی یقینی، تمرکز بر علم متکی بر گزاره‌های عددی و زبانی، جدایی علم از ارزش‌ها، تجمعی و تراکمی بودن علم، امکان شناخت و کشف طبیعت و علل و عوامل طبیعی (تنها از راه تجربه)، شناخت دنیای انسانی و اجتماعی تنها بر اساس اصول تجربی و امثال آن (ر.ک: چالمرز، ۱۳۷۹، ص ۱۰-۱۱ / هاملین، ۱۳۷۴، ص ۱۲۲ / گیلیس، ۱۳۸۱، ص ۲۲ / حبیبی، ۱۳۹۱، ص ۱۲۵-۱۴۰ / مصباح یزدی، ۱۳۹۴، الف، ج ۱، صص ۵۲ و ۲۰۴). بر این اساس کسب معرفت معتبر از راه تجربه حسی است و روش‌شناسی حتی در علوم انسانی نیز در تجربه حسی خلاصه خواهد شد؛ به عبارت دیگر صرفاً روش علوم طبیعی در علوم انسانی کارآمد است (وحدت روش علمی)؛ زیرا وظیفه علم، کشف روابط علی بین پدیده‌های قابل مشاهده است که این امر در علوم انسانی از طریق کمی‌سازی

الگوها و نظم‌های موجود در رفتار انسان امکان‌پذیر است. روش‌های تحقیق در علوم انسانی شامل پرسش‌نامه، مصاحبه‌های ساخت‌بندی‌شده، آزمایش و مشاهده غیرمشارکتی است (ایمان، ۱۳۹۱، صص ۵۸ و ۱۲۰).

در مقابل رویکرد پوزیتیویستی، مکتب تفهمی یا تفسیری شکل گرفت. بر اساس این پارادایم، واقعیت‌ها از طریق تجربه و تفسیر جهان خلق می‌شود؛ از این رو هدف علم درک چگونگی و چرایی و تفسیر واقعیت‌هاست؛ به عبارت دیگر هدف اصلی مکتب تفسیری فهم روشی است که مردم به لحاظ ذهنی، جهان اجتماعی را خلق و آن را تجربه می‌کنند (همان، ص ۵۶). تفسیرگرایان معتقدند داده‌ها و مدارک مربوط به کنش اجتماعی نمی‌تواند از بستر کنش و معنایی که کنشگر به آن الصاق نموده، جدا باشد. آنان معتقد به اصالت ذهنیت، به جای عینیت‌اند و از منظر آنها واقعیت تجربی، عینی و بی‌طرف وجود ندارد. واقعیت محصول کنش‌ها در یک بستر خاص و وابسته به تفاسیر افراد در آن بستر است. داده‌ها سیال، متغیر و وابسته به سیستم معانی و مضمونی‌اند که در آن جای گرفته‌اند (خیری، ۱۳۸۹، ص ۷-۳۱). بنابراین فرایند روش تفسیری در علوم انسانی - با تأکید بر جمع‌آوری اطلاعات غیر تجربی - شامل مصاحبه‌های غیر ساخت‌مند و مشاهده مشارکتی می‌باشد (همان، ص ۵۹).

در سومین پارادایم (رویکرد انتقادی) هم در علوم طبیعی و هم در علوم انسانی، مشاهده عینی به دلیل پیش‌فرض‌های مشاهده‌گر غیرممکن است؛ از این رو علایق شناختاری تعیین‌کننده شیوه‌های کشف و توجیه معرفت نیز هستند. علایق شناختاری عبارت‌اند از: تبیین‌های علی، فهم تفسیری یا رهایی انسان. در این دیدگاه قوانین علی به عنوان حقایق کلی در نظر نیستند، بلکه صرفاً به عنوان مبنایی برای کنش، کارکرد عملی دارند. صدق مبتنی بر شواهد نیست، بلکه مبتنی بر اجماعی است که در موقعیت زبانی

ایدئال می‌توان انتظار داشت. سه نوع علایق به سه نوع معرفت می‌انجامد: علوم تجربی- تحلیلی که شامل علوم تجربی و علوم اجتماعی می‌شود، هدفشان تولید دانش مبتنی بر قانون است. دوم علوم هرمنوتیکی- تاریخی مبتنی بر علایق عملی فهم دوسویه در گفتمان روزمره می‌باشند؛ یعنی معرفت به وجود اجتماعی انسان. این نوع معرفت شامل علوم انسانی و علوم اجتماعی و تاریخی است و هدفشان فهم تفسیری ترکیب‌های معنادار می‌باشد. شکل سوم معرفت حاصل نظریه انتقادی است که مبتنی بر علایق رهایی‌بخش است؛ یعنی استقلال پژوهشگر، مشاهده‌گری بی‌طرف و مجزاست. علوم با جهت‌گیری انتقادی، شامل روان‌کاوی و نقد ایدئولوژی (نظریه اجتماعی انتقادی) است. فلسفه نیز به عنوان یک رشته انتقادی و تأملی فهمید می‌شود (بلیکی، ۱۳۹۳، ص ۱۹۷).

بنابراین در این مکتب شواهد تجربی مطلوب‌اند، ولی کافی نیستند؛ چون اطلاعات تجربی، صرفاً شواهدی از ساخت پنهان را ارائه می‌کنند. معرفت علمی از طریق فهم روابط غیرتجربی که بنیان و ستون فقرات جهان اجتماعی قابل مشاهده را ساخته است، امکان‌پذیر است. وظیفه علم آشکارسازی مکانیزم‌های غیر قابل مشاهده است که رفتار مردم تحت آنها اداره می‌شود. هدف اصلی علم دستیابی به سطحی بالاتر از توصیف ساده از روابط علی است که دنبال کشف چگونگی ایجاد یا رخداد این روابط است (همان، ص ۵۷). آشکارسازی ساخت زیرین صرفاً با مشاهده امکان‌پذیر نیست؛ سطح قابل مشاهده را باید با تئوری مناسب و انتقادی کنار زد تا بحران‌های و تضادهای عمیق را در ساختارهای پنهان مشاهده نمود و تعاملات عینی به دقت بررسی و تحلیل شود.

از دیگر اصول انتقادی، اصل تفکیک‌ناپذیری علم و ارزش است؛ زیرا ارزش‌ها در تار و پودهای زندگی اجتماعی بافته شده است؛ از این رو عینیت به معنای رهایی از ارزش‌ها نیست؛ بلکه به معنای یک تفسیر صحیح و غیروارونه از حقیقت است. در

مکتب انتقادی، تبیین دیالکتیکی اصالت دارد؛ یعنی تبیین انتقادی شرایط موجود را توصیف، چگونگی تغییر آن را توضیح می‌دهد و تصویری از آینده ارائه می‌کند. تبیین انتقادی در خدمت فهم و درک سازوکارهای پنهان از واقعیت و ابزاری برای نقد شرایط موجود و ارائه طرحی برای تغییر آن است؛ از این رو تبیین معتبر در خدمت انجام کنش‌های جمعی برای تغییر شرایط موجود است (همان، ص ۱۰۱-۱۲۰). بر این اساس روش علوم انسانی در مکتب انتقادی با تأکید بر توسعه معرفت نظری درباره چگونگی ساخت‌وسازهای اجتماعی است. فرایند روشی علوم انسانی عبارت‌اند از: مشاهده - از هر نوعی - و مصاحبه‌های متمرکز شده (عمیق) و توسعه مدل‌های نظری (مفهومی) از ساخت‌های پنهان و فرایندها در جامعه (همان، ص ۵۹).

الف) معرفت‌شناسی و روش‌شناسی علوم انسانی اسلامی

علامه مصباح یزدی در علوم مختلف اسلامی صاحب‌نظر بوده و در آن زمینه‌ها به تدریس، تحقیق و تألیف اشتغال داشته است؛ ایشان همچنین با زمان‌شناسی و توجه به نیازهای روز جامعه اسلامی به تحقیق درباره مسائل علوم انسانی پرداخته است. از ایشان تا کنون بیش از ۱۵۰ کتاب و صدها مقاله به چاپ رسیده و آثار بسیاری از وی به زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده است. از جمله محورهای مهم در منظومه فکری ایشان حوزه معرفت‌شناسی است. مباحث معرفت‌شناختی در آثار مختلف منطقی، فلسفی و انتقادی، نظیر مندرج و منتشر شده است.

منظومه فکری علامه مصباح به لحاظ فلسفی و معرفت‌شناختی ذیل مکتب صدرایی و نوصدرایی قرار دارد. در آثار ایشان مبادی و مسائل معرفت‌شناختی فراوانی مورد بحث و بررسی قرار گرفته که در اینجا به برخی از مهم‌ترین آن نظیر ماهیت‌شناسی گزاره‌های علوم انسانی، منبع‌شناسی علوم انسانی و مسئله اعتبارسنجی آن پرداخته خواهد شد. این

مسائل، خود، ریشه در اصول دیگری دارند که از آنها به مبادی عام معرفت‌شناختی تعبیر می‌کنیم. بر اساس معرفت‌شناسی اسلامی و جهان‌بینی دینی، برخی مسائل عام معرفت‌شناختی عبارت‌اند از: قابل شناخت بودن جهان (اصل انکشاف‌پذیری جهان)؛ عدم وجود شناخت و معرفت در بدو تولد، «اخر جکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا» (نحل: ۷۸)؛ امکان دست‌یابی به شناخت با توجه به مراتب مختلف آن (یقینی، قطعی و ظنی)؛ تکثر و تنوع منابع و ابزار معرفتی (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۳۰-۴۰).

ب) ماهیت گزاره‌های علوم انسانی و یافته‌های روش‌شناختی آن ۱. تبیین مبنا

روش‌شناسی علم تابع نوع تلقی ما از ماهیت موضوع و مسائل علم است. موضوع علوم انسانی، کنش‌های انسانی انسان و مسائل آن، ترکیبی از گزاره‌های «توصیفی»، «تکلیفی» و «تجویزی» ناظر به انسان (هویت و کنش‌های فردی و جمعی) است.* بر اساس تنوع مسائل و قضایا در علوم انسانی می‌توان گفت این علوم ترکیبی از حکمت نظری و عملی است؛ به عبارت دیگر علوم انسانی هم از سنخ حکمت نظری‌اند و هم از سنخ حکمت عملی؛ لذا هر کدام اقتضائات روش‌شناختی خاصی دارند. توضیح اینکه حکمت به دو بخش کلی تقسیم می‌شود: حکمت نظری و عملی. حکمت نظری عبارت است از شناخت ویژگی‌ها و حالت‌های اشیا (هست‌ها و نیست‌ها). حکمت عملی ناظر به شناخت افعال اختیاری بشر است از این لحاظ که چگونه باید باشد و چگونه نباشد (بایدها و نبایدها). در حکمت نظری موضوع شناخت (موجودات) در قدرت و اختیار فاعل شناسا نیست؛ ولی موضوع شناخت در حکمت عملی رفتار

* عمده مسائل فلسفه علم یا علم‌شناسی از سنخ معرفت‌شناسی و روش‌شناسی آن علم است؛ به عبارت دیگر یکی از محورهای مهم فلسفه علم، معرفت‌شناسی علم است و در معرفت‌شناسی علم از ماهیت گزاره‌های آن علم نیز بحث می‌شود؛ لذا با تعیین ماهیت گزاره‌های آن علم می‌توان درباره روش‌شناسی علم نیز داوری نمود.

اختیاری انسان است که وجودش در قدرت و اختیار ما قرار دارد؛ از این رو حکمت عملی اولاً محدود به انسان است؛ ثانیاً مربوط به افعال اختیاری انسان است؛ ثالثاً با بایدها و نبایدهای افعال اختیاری انسان که باید چگونه باشد و چگونه نباشد سروکار دارد؛ رابعاً از بایدها و نبایدهایی که نوعی (انسانی) و کلی و مطلق و دائم است، بحث می‌کند، نه بایدها و نبایدهای فردی و نسبی و موقت (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۹، ج ۲۲، ص ۲۹-۳۱ / نراقی، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۴ / حائری یزدی، ۱۳۸۴، ص ۱۵-۱۶). بنابراین حکمت عملی درک مقدمات انسان است و حکمت نظری ناظر به موضوعاتی است که از حیظه قدرت فاعل شناسا بیرون است (سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۵، صص ۱۶۵، ۳۰۶ و ۳۶۱).

بنابراین در علوم انسانی آن‌گاه که به مطالعه هست‌ها و نیست‌ها و توصیفات فرد و جامعه انسانی می‌پردازیم، با حکمت نظری سروکار خواهیم داشت و آن بخش از علوم انسانی که به بایدها و نبایدها و توصیه و تجویزها می‌پردازد، از سنخ حکمت عملی خواهد بود (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۱۱۴). روش حکمت نظری با روش حکمت عملی متفاوت خواهد بود؛ همان‌گونه که روش‌شناسی فلسفه و عقاید با روش‌شناسی فقه و اخلاق متفاوت است.

مسائل علوم انسانی، اعم از مسائل توصیفی و تجویزی، ریشه در واقعیت داشته، به نوعی واقع‌نما هستند؛ زیرا واقع به لحاظ مراتب مختلف آن شامل واقع تکوینی یا حقیقی - اعم از عینی و ذهنی، مادی و فرامادای، ماهوی و غیر ماهوی- و واقع اعتباری (قراردادی، تشریحی، تقریری یا تنزیلی*) است. بر این اساس واقع‌گرایی در علوم انسانی قابل تبیین است؛ زیرا واقع‌گرایی به تبع واقع و مراتب آن، به واقع‌گرایی هستی‌شناختی،

* «واقع‌تقریری» یا «تنزیلی» نوعی اعتبار واقع - یا واقع‌اعتباری - و به منزله واقع است نه خود واقع؛ مثلاً «مؤدای اصول عملیه» به منزله «تکلیف واقعی» برای مکلف شاک و به جهت عبور از شک مقرر شده است.

معرفت‌شناختی، زبان‌شناختی، معناشناختی، روش‌شناختی، ارزش‌شناختی و شریعت‌شناختی (تشریحی، تقریری و تنزیلی)، تقسیم می‌شود. بر پایه واقع‌گرایی هستی‌شناختی، عالم واقعی و عینی و مستقل از ذهن ما وجود دارد. در واقع‌گرایی معرفت‌شناختی ضمن پذیرش امکان معرفت به انواع واقع، معرفت را حکایت‌گر امر واقع می‌دانیم. واقع‌گرایی زبان‌شناختی یا معناشناختی، ناظر به رابطه زبان و عالم واقع بوده و مدعی است زبان، توصیف واقع است. رئالیسم روش‌شناختی در پاسخ واقع‌گرایانه به بهترین روش در تحقق معرفت به انواع واقع است. بر اساس واقع‌گرایی تشریحی، قضایا و گزاره‌های تشریحی حکایت‌گر واقع‌اند و به نحوی با واقع در ارتباط‌اند. رئالیسم ارزش‌شناختی ناظر به نفس‌الامر داشتن ارزش‌هاست. در واقع ارزش‌ها به رغم اعتباری بودن، از نظر کاشفیت از واقع هیچ تفاوتی با احکام علوم تجربی و ریاضی ندارند و همان‌طور که قضایای علوم تجربی را حاکی از واقعیات خارجی می‌دانیم، قضایای اخلاقی نیز کاشف از واقعیتی نفس‌الامری‌اند (ر.ک: همو، ۱۳۹۴، ب، ص ۱۲۰).

بنابراین یکی از مهم‌ترین مبادی معرفت‌شناختی در منظومه فکری علامه مصباح یزدی واقع‌گرایی به‌ویژه واقع‌گرایی معرفت‌شناختی است (ر.ک: همو، ۱۳۹۴، الف، صص ۱ و ۱۰۱-۱۰۲). واقع‌نمایی هر کدام از گزاره‌های توصیفی و تجویزی در علوم انسانی، متفاوت است؛ زیرا به لحاظ معرفت‌شناختی، واقع‌نمایی قضایای حقیقی و اخباری (توصیفی) در تمامی علوم به‌ویژه علوم انسانی، قابلیت انطباق آنها با واقع و نفس‌الامر است و صدق آنها نیز به معنای مطابقت قضایا با واقع و نفس‌الامر خواهد بود؛ اما در مورد قضایای ارزشی با توجه به ماهیت آنها واقع‌نمایی آنها متفاوت است؛ زیرا واقع در قضایای غیر توصیفی، واقع ارزشی-هنجاری است. مفاهیم ارزشی و قضایای آن هرچند مابه‌ازای خارجی ندارند، فاقد نفس‌الامر و واقع نیستند و با فعالیت مضاعف ذهنی،

می‌توان نسبت به ربط این مفاهیم با واقع متناسب خودشان داوری نمود. بیشتر مفاهیم ارزشی - اعم از مفاهیم موضوعی و محمولی - از سنخ معقولات ثانیه فلسفی‌اند که ذهن با فعالیت مضاعفی، این مفاهیم را انتزاع می‌کند و در قالب قضیه ارزشی می‌ریزد (ر.ک: همو، ۱۳۹۴، ب، ص ۵۰).

موضوع قضایای ارزشی - نظیر عدالت، ظلم، صداقت، احسان، انفاق، دشمنی، دوستی و... - ناظر به فعل و کنش اختیاری انسان است. این موضوعات از سنخ مفاهیم و معقولات فلسفی و انتزاعی بوده و دارای منشأ انتزاع‌اند و واقعیت آنها نیز مبتنی بر واقعیت منشأ انتزاع می‌باشد و از آنجا که منشأ انتزاع آنها امور عینی و واقعی است، دارای پشتوانه عینی و واقعی‌اند (همان، ص ۵۰-۵۲). مفاهیم محمولی گزاره‌های ارزشی نیز از سنخ مفاهیم فلسفی‌اند. واقع‌نمایی قضایای ارزشی و تجویزی با تحلیل کنش اختیاری انسان و بررسی تأثیر فعل و کنش یادشده در رسیدن به اهداف مورد نظر می‌باشد. اگر این فعل تأمین‌کننده آن اهداف باشد، از رابطه میان این دو با هدف، عنوان و مفاهیم ارزشی و تجویزی انتزاع می‌شود (ر.ک: همان، ص ۵۳).

بنابراین قضایای ارزشی در علوم انسانی، گزاره‌ها و جملاتی هستند که در صددند درباره رفتار و کنش اختیاری آدمی داوری ارزشی - اعم از اخلاقی، حقوقی، هنری و امثال آن - داشته باشند. تعیین ماهیت این گزاره‌ها وابسته به ماهیت و حقیقت مفاهیم سازنده آن می‌باشد. برخی عناصر و مؤلفه‌های سازنده قضایای علوم انسانی از سنخ معقولات ثانی فلسفی‌اند و در نتیجه قضایایی که متشکل از موضوع و محمول یادشده‌اند نیز نقشی بیش از بیانگری رابطه میان فعل و کنش اختیاری انسان ندارند.

واقع‌نمایی قضایای ارزشی و هنجاری در علوم انسانی، خود، مبتنی بر واقع‌گرایی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی خاصی است؛ زیرا اولاً ارزش‌ها دارای نفس‌الامرند

(رنالیسم ارزش‌شناختی)؛ ثانیاً شناخت واقع ارزشی نیز امکان‌پذیر است (رنالیسم در معرفت‌شناسی مقید) شیوه‌ها و روش‌هایی برای شناخت ارزش‌ها وجود خواهد داشت (رنالیسم روش‌شناختی). بنابراین ربط انواع واقع‌گرایی دارای تقدم و تأخر رتبی است؛ به این معنا که رنالیسم ارزش‌شناختی و روش‌شناختی بر رنالیسم معرفت‌شناختی و هر سه نیز بر رنالیسم هستی‌شناختی استوارند (See: Trigg, 1980, p.27).

یکی از اصول ارزش‌شناختی که خود ریشه در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی دارد، اصل حسن و قبح ذاتی و عقلی است. این اصل به مثابه پایه‌ای‌ترین قضایای حکمت عملی، نقش زیرساختی برای سایر علوم به‌ویژه علوم انسانی دارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴-ج، ص ۸۷-۱۰۰). ذاتی‌بودن ارزش‌ها به مقام واقع (ثبوت) و نفس‌الامر ارزش‌های پایه اشاره دارد که از سنخ هستی‌شناسی ارزش‌هاست (واقع‌گرایی هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی) و عقلی‌بودن آن ناظر به مقام ادراک و اثبات می‌باشد که از سنخ معرفت‌شناسی و روش‌شناسی است (رنالیسم معرفت‌شناختی و روش‌شناختی)؛ به عبارت دیگر ذاتی‌بودن حسن و قبح افعال یعنی افعال به خودی خود و بدون استناد به چیز دیگری - نظیر امر و نهی شارع - به حسن یا قبح متصف می‌شوند؛ لذا حسن و قبح برخی افعال ریشه در نفس‌الامر و واقعیت آن دارد.

ارزش‌ها به دو دسته ارزش ذاتی و غیره قابل تقسیم‌اند. ارزش ذاتی ارزشی است که مقتضای ذات یک کنش یا ویژگی است و هرگز تابع رأی و نظر افراد و جوامع نیستند و در نتیجه نمی‌توان حکم آنها را با قراردادهای جمعی یا امر و نهی فردی یا شرعی و یا سلایق و خواست افراد تغییر داد؛ مثلاً عدالت ذاتاً اقتضای ارزشی مثبت را دارد و ظلم نیز ذاتاً مقتضای ارزش منفی است. در مقابل، ارزش پاره‌ای دیگر از امور عارضی، تبعی، عاریتی و غیره است و لذا احکام آنها با تغییر اعتبار و حیثیت، تغییر خواهد یافت؛ مثلاً

ارزش «لذت» بستگی به نتیجه و رابطه آن با ارزش‌های پایه دارد؛ اگر موجب کمال و تعالی انسان شود، مطلوب است و اگر موجب نقصان و تنزل گردد، از سنخ ظلم بوده و ارزش منفی پیدا می‌کند (ر.ک: شریفی، ۱۳۹۳، ص ۳۳۲).

۲. یافته‌های روش‌شناختی

۲-۱. رئالیسم روش‌شناختی

رئالیسم معرفت‌شناختی سنگ بنای روش‌شناسی علوم انسانی است؛ زیرا قضایا و گزاره‌های علوم انسانی اعم از گزاره‌ها و قضایای توصیفی و توصیه‌ای، ناظر به واقع و نفس‌الامرند و نفس‌الامر هر قضیه‌ای به حسب خودش است (واقع‌گرایی هستی‌شناختی) و شناخت و دستیابی آن قضایا و معارف امکان‌پذیر است (واقع‌گرایی معرفت‌شناختی) و در نتیجه شیوه‌ها و روش‌های دستیابی به آن نیز امری واقعی و حقیقی خواهد بود (واقع‌گرایی روش‌شناختی).

۲-۲. تکثر منابع معرفتی

بر پایه ماهیت موضوع و مسائل علوم انسانی و واقع‌نمایی گزاره‌ها می‌توان سطوح و ساحت‌های مختلف انسان و کنش‌های وی، اعم از مادی و غیر مادی، توصیفی و ارزشی را شناخت. نسبت به شناخت امور تجربی و تظاهرات مادی انسان، جای هیچ گونه تردیدی نیست؛ اما شناخت امور غیر تجربی در نگاه برخی مکاتب معرفت‌شناختی، جای شک و تردید وجود دارد؛ به‌ویژه اینکه بعضاً اصل امکان و تحقق امور غیر مادی و غیر تجربی نیز زیر سؤال خواهد بود. کسانی که اصل تحقق امور غیر مادی را منکرند یا شناخت آن را امکان‌پذیر نمی‌دانند، علوم انسانی را در سطح گیاه‌شناسی یا حیوان‌شناسی تنزل می‌دهند (ر.ک: همان، ص ۲۸۴) و در نتیجه روش علوم انسانی را نیز همسان روش علوم طبیعی دانسته، تنها به روش تجربی اکتفا خواهند کرد که از آن به «طبیعت‌گرایی روش‌شناختی» (Methodological naturalism) نیز تعبیر می‌شود

(ر.ک: ترخان، ۱۴۰۰، ص ۱۳)؛ اما بر اساس منظومه فکری اسلام اولاً انسان دارای ابعاد مادی و غیر مادی است؛ ثانیاً شناخت تمامی این زوایا و ابعاد امکان‌پذیر خواهد بود؛ البته با منابع و ابزارهای متفاوت و به تبع آن با منطقی و روش‌های متفاوت.

۳. نقد روش‌شناسی علوم انسانی رایج

بر اساس مبنای یادشده می‌توان ضمن نقد طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی به نقد طبیعت‌گرایی روش‌شناختی و همچنین رویکردهای ضدطبیعت‌گرایی قرن بیستمی، نظیر رویکرد هرمنوتیکی، تفسیری و انتقادی نیز پرداخت؛ زیرا رویکردهای ضد طبیعت‌گرایی هرچند به دیگر روش‌ها نیز عنایت دارند، به دلیل عدم توجه به ابعاد معنوی و الهی بشر و نقش عوامل غیبی در زندگی، از برخی منابع معرفتی نظیر وحی، فطرت و شهود غافل بوده و درنهایت روش‌شناسی آنان نیز دچار اعوجاج و آسیب جدی است؛ به عبارت دیگر رویکردهای ضد طبیعت‌گرایی روش‌شناختی اگرچه به تفاوت موضوع علوم انسانی و طبیعی توجه کرده‌اند و بر اساس آن، به روش‌های کیفی روی آوردند، در عین حال در باب موضوع‌شناسی علوم انسانی و به تبع آن، منبع‌شناسی و روش‌شناسی علوم انسانی، همچنان با ایرادهایی مواجه است (ر.ک: همان، ص ۱۸).

ج) تکثر و تنوع منابع و ابزارهای معرفتی و یافته‌های روش‌شناختی آن

۱. تبیین مبنا

با توجه به ماهیت موضوع و مسائل علوم انسانی، منبع معرفتی آن نیز مشخص خواهد شد؛ زیرا موضوع‌شناسی مقدم بر منبع‌شناسی علم است و منبع‌شناسی نیز بر اعتبارسنجی مسائل تقدم دارد و در نتیجه ابتدا حقیقت و سنخ موضوع آن علم، شناسایی می‌شود و آن‌گاه مشخص می‌گردد که برای شناخت و بررسی درباره این موضوع، به کدام منابع می‌توان مراجعه نمود (منبع‌شناسی) و پس از شناخت موضوع و منابع (معرفت‌شناسی) می‌توان تصمیم گرفت که کدام نوع روش‌ها در این دانش به کار می‌آیند. روش‌شناسی

علوم انسانی نیز از این امر مستثنا نیست و در نتیجه روش علوم انسانی تابع منابع و مدارک معرفتی بوده و منابع نیز تابع موضوع و مسائل علوم انسانی است. بنابراین منابع معرفتی تعیین‌کننده نوع ابزار و روش فهم و تولید علم است. اگر قایل به منبع خاصی در معرفت‌شناسی باشیم، روش اکتشاف علم و دانش از آن نیز متفاوت خواهد بود.

در تفکر سکولار و غیر دینی منابع معرفتی در حس و عقل معاش خلاصه می‌شود و نگاه افراطی به عقل معاش و عقل ابزاری، منشأ «عقل‌گرایی» شده است؛ همچنین انحصار دانش در علم تجربی و اصالت‌بخشیدن به روش تجربی، «علم‌گرایی» را به ارمغان آورده است؛ از این رو عقل‌گرایی و علم‌گرایی مبنایی برای تفکر غیر دینی به‌ویژه علم سکولار قرار گرفته است که این نگاه در روش‌شناسی علم نیز مؤثر افتاده و روش‌های خاصی را به ارمغان آورده است. بر اساس علم‌گرایی روش تجربی مرجع شناخت است و سایر معارف باید خود را با این معیار و منطق شناخت منطبق کنند (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۴، الف، ج ۲، ص ۲۰۳)؛ به عبارت دیگر بر اساس دو مبنای یادشده انحصار منبع معرفت در عقل و تجربه و در نتیجه انحصار روش شناختی است. از منظر عقل‌گرایی عقل تنها منبع معرفت و روش عقلی نیز تنها روش تولید معرفت است و علم‌گرایی نیز تنها روش مطلوب و مقبول را روش تجربی معرفی می‌کند و در نتیجه به علم تجربی اصالت می‌بخشد؛ از این رو منشأ حصر قلمرو علم و دانش نیز شده است؛ در حالی که همان‌گونه که گفته شد، روش علوم و معارف مختلف بشر متنوع و گوناگون است و علوم با توجه به تنوع موضوع، مسائل و غایت، از روش عقلی، نقلی و تاریخی، شهودی و... قابل حصول می‌باشند.

در اندیشه اسلامی از پیش‌فرض‌ها و اصول معرفت‌شناختی این است که اولاً انسان در ابتدای تولد شناختی ندارد: «اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئاً» (نحل: ۷۸)؛ ثانیاً

دست‌یابی به شناخت با توجه به مراتب مختلف آن (یقینی، قطعی، علمی، ظنی) برای انسان امکان‌پذیر است؛ ثالثاً منابع شناخت در عقل معاش یا تجربه حسی محدود نمی‌شود، بلکه برای کسب معرفت با منابع مختلفی مواجه‌ایم که هر یک در جای خود دارای ارزش و اعتبار معرفت‌شناختی است (ر.ک: شریفی، ۱۳۹۳، ص ۲۸۹)؛ رابعاً ابزار بهره‌گیری از این منابع و همچنین منطق و روش هر یک نیز متفاوت می‌باشد. این منابع عبارت‌اند از: وحی (قرآن)؛ سنت (نقل منتهی به وحی)؛ عقل (منبعی)؛ قلب (فطرت) و طبیعت. ابزارهای لازم نیز عقل، حواس، کشف و شهود و... می‌باشد* (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۹، ج ۱۳، ص ۳۷۱/ مصباح یزدی، ۱۳۹۴، الف، ج ۱، ص ۱۷۰/ همو، ۱۳۸۹، ص ۹۵).

۲. یافته‌های روش‌شناختی

۱-۲. روش‌شناسی منبع‌محور

بر اساس انواع منابع معرفتی، روش‌ها به روش عقلی، نقلی، تجربی و امثال آن طبقه‌بندی می‌شود؛ به عبارت دیگر بر اساس تنوع و تکثر منابع معرفتی علوم انسانی، می‌توان درباره روش‌شناسی آن داوری نمود؛ زیرا نوع نگاهی که در زمینه منبع‌شناسی وجود دارد، تعیین‌کننده نوع روش در علم است؛ مثلاً دیدگاهی که علوم انسانی را در دایره محسوسات و تجربیات می‌داند، صرفاً روش حسی و تجربی را معتبر می‌داند. بنابراین روش‌های علوم انسانی اسلامی نیز تابع منابع و ابزارهای لازم است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ص ۵۳). به عبارت دیگر در تفکر اسلامی با توجه به تنوع منابع و ابزارهای علم و معرفت، روش کسب معرفت نیز متنوع است: روش تجربی، روش عقلی، روش نقلی، روش شهودی و... این روش‌ها ناظر به طبقه‌بندی منابع معرفتی است که یکی از عوامل تنوع روش‌شناختی است.

* به عبارت دقیق‌تر با توجه به تفاوت بین منبع و ابزار، منابع معرفتی عبارت‌اند از: دین، عقل، فطرت، قلب یا دل و طبیعت. اما ابزار و دوال آن عبارت‌اند از: عقل (ابزار فهم)، کتاب و سنت (دال بر حقیقت دین و وحی)، کشف و شهود (وسیله رسیدن به حقیقت)، حس و تجربه (ابزار و وسیله ارتباط با طبیعت).

۲-۲. تکثر روش‌شناختی و تلفیق روش‌ها

بر پایه تکثر منابع معرفتی و به تبع آن، تنوع مسائل در علوم انسانی می‌توان به تکثر روش‌شناختی فتوا داد. تکثر روش‌شناختی به دو معنا قابل تصور است: در یک معنا تکثر و تنوع روشی صرفاً به معنای بهره‌گیری از انواع روش‌ها به صورت بدیل است؛ مثلاً در مطالعه یک پدیده اجتماعی، هم از روش کمی و آماری استفاده شود و هم از روش کیفی و معناکاوانه و نتایج هر کدام ممکن است همخوان و سازگار یا احیاناً ناسازگار باشند؛ لذا این معنا از تکثر روش‌شناختی، هرچند کارایی دارد، به لحاظ کارآمدی مطلوب نخواهد بود؛ زیرا هر کدام ممکن است نتیجه متفاوتی را به همراه داشته باشد. معنای دیگر آن تلفیق و ترکیب روش‌هاست. در این الگوی روش‌شناختی از روش‌ها به صورت اتمی و جزیره‌ای استفاده نمی‌شود؛ بلکه محقق با ترکیب دو یا چند روش، به الگو و نتیجه واحد می‌رسد.

از الگوی دوم در تکثر روش‌شناختی به روش ترکیبی خاص تعبیر می‌شود (ترخان، ۱۴۰۰، ص ۲۱). در روش ترکیبی خاص اولاً به تناسب از روش‌های چهارگانه (تجربی، عقلی، وحیانی و شهودی) بهره گرفته می‌شود؛ ثانیاً با لحاظ دو دسته ویژگی‌های عمومی و اختصاصی جوامع و افراد، روش تلفیقی از صورت‌گرایی و بسترگرایی قابل ارائه است؛ ثالثاً از حیث روش تحلیل داده‌ها از روش ترکیبی کمی-کیفی و در سطح تحلیل از روش توصیفی و هنجاری و در فرایند پژوهش و در مقام اجرا از روش‌های کاربردی بهره برده می‌شود (همان). البته در تکثر روش‌شناختی و تلفیق روش‌ها مراد، ترکیب در سطح پارادایم‌ها و راهبردهای متضاد نیست؛ بلکه ترکیب خرده‌روش‌ها، ابزارها، تکنیک‌ها و فرایندهاست.

بنابراین در اندیشه اسلامی انحصار روش‌شناختی وجود ندارد؛ بلکه به تبع منابع

معرفتی، ضمن اینکه از روش‌های مختلف می‌توان بهره برد، تلفیق روش‌ها نیز ممکن بلکه بعضاً ضروری است؛ زیرا محصول این منابع، ابزار و روش نیز متنوع بوده و هر یک دارای ارزش و اعتبار خاصی‌اند؛ به دیگر سخن در منظومه فکری اسلام، صرفاً به یک نوع علم یا به یک ابزار خاص تأکید نمی‌شود و همچنین علم و دانش صرفاً وسیله‌ای برای امرار معاش نیست؛ بلکه علم و دانش به مثابه ابزاری برای کشف حقیقت است؛ آن هم به منظور تکامل و تعالی انسان که هم از راه مطالعه کتاب شریعت و منبع تدوینی حاصل می‌شود هم با مطالعه کتاب طبیعت و منبع تکوینی.

۳. نقد روش‌شناسی‌های رایج

از یافته‌های مهم مبنای یادشده نقد روش‌های رایج در حوزه علوم انسانی است؛ زیرا با توجه به منابع معرفتی علوم انسانی رایج که منحصر در دایره محسوسات و تجربیات است، به لحاظ روش‌شناختی نیز در روش حسی و تجربی خلاصه می‌شود؛ به عبارت دیگر عقل‌گرایی و علم‌گرایی در علوم انسانی رایج در روش‌شناسی این علوم نیز مؤثر افتاده و روش‌های خاصی را به ارمغان آورده است. بر اساس علم‌گرایی، روش تجربی، مرجع شناخت است و سایر علوم باید خود را با این معیار، منطبق کنند. از منظر عقل‌گرایی، عقل تنها منبع معرفت و روش عقلی نیز تنها روش تولید معرفت است و در نتیجه به علم تجربی اصالت می‌بخشد؛ از این رو منشأ حصر روش‌شناختی در علوم انسانی رایج شده است.

د) ساختار و شاکله توجیه و یافته‌های روش‌شناختی آن

۱. تبیین مبنا

از جمله مسائل معرفت‌شناختی علوم انسانی اسلامی مسئله اعتبارسنجی و ساختار توجیه یا فرایند موجه‌سازی گزاره‌های آن است. در حوزه ساختار توجیه، دیدگاه‌ها و انظار مختلفی مطرح است که عمده‌ترین آنها «انسجام‌گرایی» و «مبناگرایی» است و اتخاذ هر

یک از دیدگاه‌ها، نقش خاصی در روش‌شناسی علم دارد. مسئله انسجام و انسجام‌گرایی گاهی به عنوان وصف علوم و معارف، گاهی به عنوان ملاک ثبوتی صدق و زمانی نیز در نقش منطق و معیار اثباتی مطرح است. نقش نخست به عنوان شرط لازم برای یک معرفت درست و معتبر مطرح است نه شرط کافی و ملاک نهایی؛ امروزه بر اساس منطق انسجام‌گرایی (انسجام به مثابه شرط کافی و معیار نهایی) نوعی وابستگی متقابل یا استلزام دوسویه قضایا درون‌دستگاهی وجود دارد (White, 1976, pp.130-131).

اما بر اساس مبنای‌گرایی روش توجیه متفاوت خواهد شد. در این رویکرد یک باور از طریق باور دیگری توجیه می‌شود و این وقتی درست است که باور دوم نیز توسط دیگری موجه شده یا بی‌نیاز از توجیه باشد؛ در صورتی که باور دوم نیز از بیرون توجیه شده باشد. همین مسئله در مورد باور سوم که توجیه‌کننده آن است، تکرار خواهد شد؛ به عبارت دیگر بر اساس این دیدگاه مجموعه باورهای انسان به دو دسته تقسیم می‌شود:

- ۱- باورهای پایه و زیرساختی که خود باورهای دیگر را تأیید می‌کنند، بی‌آنکه نیازی به تأیید آنها داشته باشند.
- ۲- باورهای غیر پایه، روبنا و مستحج که نیازمند باورهای دیگر (باورهای پایه) می‌باشند که در این روش برای اعتباربخشی و موجه‌سازی معارف روبنا از باورها و معارف پایه و خطاناپذیر بهره‌گرفته می‌شود. موجه و مدلل‌سازی بیشتر باورها در این نظریه بر اساس ابتدای باورها بر یک سلسله باورهای پایه است؛ ولی باورهای پایه خود توجیه و مستغنی از استدلال‌اند. باورهای غیر پایه‌ای که اغلب باورهای ما را تشکیل می‌دهند، از طریق استدلال، موجه و مدلل می‌شوند و برای توجیه این گونه باورها و قضایا از راه استدلال به ناچار باید به باورهایی مستند و مبتنی کنیم که در موجه‌سازیشان نیازی به استدلال نباشد؛ از این رو این نوع باورها پایه و خودتوجیه‌اند (فعال، ۱۳۷۷، ص ۲۱۰ / مصباح یزدی، ۱۳۹۴، الف، صص ۱۶۱ و ۲۳۵).

در معرفت‌شناسی اسلامی از مبنای گروهی «بدیهی‌بنیاد» یا «متکی به علم حضوری» دفاع می‌شود. دیدگاه آنان از مبنای گروهی آمپریستی که جمیع معارف بشری را بر حقایق تحلیلی و داده‌های مستقیم حسی مبتنی می‌دانند، متمایز است. ایشان بر آن‌اند که معارف بشری بر مفاهیم و گزاره‌های بدیهی یعنی گزاره‌های یقینی بی‌نیاز از اثبات و استدلال یا بر دانسته‌های حضوری و بی‌واسطه مبتنی است. در این بینش دسترسی به یقین و حصول قطع امری ممکن است. در مبنای گروهی اسلامی معارف بدیهی خطاناپذیر بوده و از جهت صدق و انطباق با واقع خود کفایت و نیازی به پایه و گزاره دیگر یا ملاک اثباتی نیست؛ اما گزاره نظری در صورتی صادق و موجه است که با حفظ قواعد منطقی از نظر صورت و از نظر ماده به بدیهی منتهی گردد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، الف، صص ۱۶۱ و ۲۳۵).

در منطق مبنای گروهی و فرایند ابتنا رابطه معارف پایه و زیربنا نسبت به معارف روساختی، از نوع رابطه یک‌طرفه و نامتقارن است؛ زیرا همیشه باورهای غیرپایه‌اند که توجیه خود را از باورهای پایه دریافت می‌دارند، اما عکس آن صادق نیست؛ به عبارت دیگر ارتباط همیشه یک‌طرفه، یک‌سویه و خطی است. ساختار معلومات در فرایند ابتنا مخروطی است که در قاعده آن معارف پایه قرار دارند و در ادامه به تدریج به گزاره‌های روساختی می‌رسیم. این فرایند، نظامی زایشی و تولیدی است؛ نظامی است روبه بالا، عمودی و سیر صعودی که مرحله‌ای بر مرحله سابق استوار است و مرحله پیشین منشأ و مولد مرحله متأخر خواهد بود؛ بنابراین در تکون و تولید علم از سیر صعودی بهره گرفته می‌شود و در مرحله توجیه یا ارزیابی با حفظ رابطه یادشده، فرایندی قهقرایی داشته و از رأس مخروط به سمت پایین سیر می‌شود تا موجه و مدلل‌سازی صورت پذیرد؛ مثلاً در مباحث اعتقادی از باور به عدم اجتماع نقیضین به اثبات واجب تعالی می‌رسیم. با اثبات واجب‌الوجود به وحدانیت آن می‌رسیم. در مرحله بعد به دیگر صفات خداوند نظیر

حکمت، عدالت و... پی می‌بریم. در ادامه مسئله معاد تثبیت می‌شود و هکذا. اما وقتی خواسته باشیم مثلاً معاد را ثابت کنیم و صدق آن را نشان دهیم یا گزاره و باور «معاد، امری ضروری است» را موجه و مدلل نماییم، با سیر قهقرایی و با ابتدا بر باورهای پایه بهره می‌گیریم. در این فرایند معارف میانی، همیشه، دارای دو نقش‌اند؛ زیرا نسبت به گزاره‌های زیربنای خود، روساختی و غیرپایه‌اند و نسبت به باورهای پس از خود، نقش زیربنا را دارند و دیگر معارف بر آن استوارند. این منطق و فرایند در تمامی علوم و معارف به‌ویژه علم دینی نیز ساری و جاری است.

۲. یافته‌های روش شناختی

۲-۱. مدلل بودن علوم انسانی اسلامی

بر اساس رویکرد مبنای‌گرو، مسائل علوم انسانی بر دو دسته‌اند: مسائل پایه‌ای و مسائل غیرپایه‌ای. مسائل پایه، اساس و مبنای سایر مسائل را تشکیل می‌دهند. دستگاه و نظام علوم انسانی که با ابتدای بر این روش تولید و تکون یافته باشد، همانند ساختمانی است که اولاً در زمین عینی و واقعی بنا شده است؛ ثانیاً بر اساس نقشه مهندسی ساخته شده است. به عبارت دیگر هم از لحاظ شناسنامه، سند و مدارک، محکم و متقن است و هم از نظر سازه، دارای پایه و بنای مستحکمی است. بر اساس این مبنا، علوم انسانی، مدلل است نه معلل. مدلل بودن معرفت و فهم متکی بر دلیل یعنی هر فهمی متکی به دلایلی است و تنها فهمی معتبر است که متکی بر دلیل (منطق) موجه باشد؛ اما معلل بودن معرفت یعنی فهم متکی بر علل و عوامل است. عوامل و علل تاریخی، اجتماعی و روان شناختی علوم انسانی را می‌سازند و علوم انسانی صرفاً تابعی از این عوامل است.

۲-۲. روش مدرک‌گزینی و احتجاج

مبنای‌گروی به مثابه مبانی معرفت‌شناختی در روش مدرک‌گزینی و منطق احتجاج تأثیر

مستقیم دارد؛ زیرا ارائه الگو در فرایند ابتدا باید از «بدیهیات» که قضایا و تصدیقات ضروری‌الصدق‌اند، به قضایا و تصدیقات نظری‌ای رسید که آنها نیز بر اساس این فرایند، ضرورتاً صادق و موجه خواهند شد. در این روش از مبادی و مقدمات بدیهی، تحویل‌ناپذیر و ضروری‌الصدق بهره گرفته می‌شود؛ بنابراین بر اساس مبنای دلالی و استدلالی، مدارک و نیز استدلال‌ها و احتجاجات باید به مبناهایی خطاناپذیر یا به مدارکی معتبر مستند شود. همان‌گونه که در فلسفه و منطق برای ریشه‌یابی یک دسته قضایا آنها را در نهایت به پاره‌ای قضایای بدیهی منتهی و مستند می‌کنند که این ملاک جهت توجیه معرفت، مبنای معرفت، مبنای معرفت در مقام مدرک‌گزینی و احتجاج نام دارد (رشاد، ۱۳۸۷، ص ۲۴). این مسئله را در حوزه ارزش‌ها می‌توان تطبیق نمود. بر مبنای ارزش‌باری علوم انسانی و تقسیم ارزش‌های آن به ارزش ذاتی (پایه) و غیره می‌توان با بهره‌گیری از هر دو مدل تکثر روش‌شناختی (روش ترکیبی عام/ روش ترکیبی خاص) بهره جست؛ زیرا ارزش ذاتی و پایه یعنی ارزشی که مقتضای ذات یک کنش یا ویژگی است؛ مثل حسن عدل و قبح ظلم که ارزش ذاتی و پایه‌ای است و سایر مسائل و ارزش‌ها نیز با انطباق یا عدم انطباق با ارزش پایه سنجیده می‌شوند. این مسئله تعیین‌کننده منابع معرفتی ارزش‌ها در علوم انسانی است؛ مثلاً منابع معرفتی ارزش‌های پایه، عقل است نه صرفاً وحی و نقل؛ لذا در کشف و فهم ارزش‌های پایه از روش عقلی و برهانی بهره می‌گیریم. فرایند داوری‌ها نیز کاملاً عقلی و استدلالی خواهد بود؛ زیرا شناخت و داوری در ارزش‌های ذاتی با روش بداهت عقل است؛ اما در فهم و کشف ارزش‌های غیر پایه، افزون بر منبع عقل و روش عقلی، از دیگر منابع و روش‌ها نیز استفاده می‌شود؛ مثلاً آیات و روایات نیز به نحو ارشادی و تأیید عقل، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها را معرفی می‌کنند و همچنین نسبت به مصادیق و جزئیات ارزش‌ها، آیات و روایات، منبع معرفتی به شمار می‌روند؛

از این رو برای کشف، فهم، تفسیر و تطبیق ارزش‌ها باید از منطق اجتهادی که یک نوع روش ترکیبی خاص (روش عقلی و نقلی) است، بهره جست.

روش ابتدا (مدرک‌گزینی و احتجاج) در تمامی مسائل علوم انسانی، اعم از توصیفی و توصیه‌ای قابل اجراست، با این تفاوت که فرایند ابتدا در برخی مسائل به دلیل پیچیدگی آن، نیازمند تجزیه و تحلیل بیشتری است و در نتیجه دارای زنجیره و فرایند طولانی‌تر است؛ به‌ویژه اینکه برخی مسائل علوم انسانی نسبت به سایر مسائل، نقش پایه و مبنا را داشته و سایر مسائل بر آن مبتنی‌اند. فرایند ابتدا در مسائل توصیفی و اخباری، نسبت به مسائلی که جنبه توصیه‌ای و تجویزی آن پررنگ‌تر است، متفاوت خواهد بود. این تفاوت حتی در یک سنخ از مسائل نیز مشهود است. برخی مسائل علوم انسانی با توجه به ویژگی تجربی بودن آنها در فرایند ابتدا نیاز به روش تجربی نیز می‌باشد. این گونه مسائل با توجه به ویژگی منحصر به فرد بودن آن، یعنی دینی بودن آن از یک سو و تجربی بودن آن از سوی دیگر، بر دو دسته مبانی دینی و مبانی علمی-تجربی استوارند. اگر این مسائل افزون بر ویژگی‌های یادشده، تجویز را نیز در پی داشته باشند، فرایند پیچیده‌تر خواهد شد.

روش و فرایند ابتدا جهت توجیه، هم سیر قهقرایی و نزولی و هم سیر صعودی دارد. در سیر قهقرایی برای اثبات یک گزاره است و این گزاره مبتنی بر گزاره زیرین است و هکذا تا به یک گزاره بدیهی برسد؛ ولی در سیر صعودی این گزاره، خود مبنا و زیربنای سایر گزاره‌های روبنایی قرار می‌گیرد؛ به دیگر سخن هرچند رابطه معارف پایه و غیر پایه از لحاظ توجیه، رابطه‌ای یک‌طرفه است، فرایندی که بین دو نوع معارف جریان دارد، از جهت دیگر جریانی دوسویه است: هم در تکون معارف و هم در سنجش آن. در تکون معارف در سیر صعودی به معرفت جدید دست می‌یابیم؛ ولی در مقام سنجش

و ارزشیابی، در سیر نزولی به صحت و سقم آن می‌رسیم. دو حرکت صعودی و نزولی در معرفت را می‌توان به حل معادلات ریاضی تشبیه نمود؛ مثلاً در هر یک از چهار عمل اصلی ریاضی، یک سیر صعودی طی می‌شود و یک سیر نزولی. در قدم اول و برای انجام عملیات تا رسیدن به نتیجه جدید، باید از سیر صعودی و فرایند پیشروی بهره گرفت؛ اما برای سنجش نتیجه باید از همان راه و فرایند پیموده‌شده با سیر نزولی و قهقرایی آزمون صورت پذیرد؛ مثلاً در جایی که عددی را در عدد دیگر تقسیم نمودیم و به نتیجه جدید رسیدیم، برای آزمون فرایند و ارزیابی نتیجه، باید فرایند و عملیات ضرب را انجام دهیم. یا اگر چند عدد را با هم جمع کردیم و به نتیجه جدیدی رسیدیم، برای ارزیابی نتیجه می‌توان با سیر نزولی و فرایندی قهقرایی همان عدد اولیه را از مجموع به دست آمده کسر نمود و اگر نتیجه صفر شد، می‌توان به صحت نتیجه یا حاصل جمع اعتماد نمود. در فرایند قهقرایی دو کار همزمان مورد آزمون قرار می‌گیرد: هم صحت نتیجه حاصله و هم فرایند پیموده‌شده در مرحله تکون. این روش در علوم انسانی جریان داشته، معیار آن نیز ابتدای بر گزاره‌های بدیهی است؛ مثلاً در دانش اقتصاد برای اثبات گزاره «تورم ناشی از فشار تقاضاست»، در سیر قهقرایی باید به اصل «رابطه عرضه و تقاضا» و این اصل به اصل دیگر تا به گزاره بدیهی ختم شود و از این طریق، اثبات (تجربی یا عقلی) می‌شود؛ اما در سیر صعودی، این گزاره، زیر بنای خیلی از قضایای دیگر قرار می‌گیرد و از اینجا برخی راه‌کارها برای «کاهش تورم»، نظیر رونق تولید، جلوگیری از رشد بی‌رویه نقدینگی و امثال آن ارائه می‌شود و از این گزاره‌ها نیز مسائل دیگری اثبات خواهد شد.

۳. نقد رویکرد انسجام‌گرایی

از یافته‌های مبنای‌گروی نقد رویکرد و روش انسجام‌گروی است. انسجام و هماهنگی گزاره با سایر قضایا در داخل یک مجموعه، هم ملاکی است برای ثبوت صدق و هم

برای اثبات آن (فعالی، ۱۳۸۰، ص ۱۲۱-۱۳۲ / White, 1976, pp.130-131). معیار ثبوتی صدق، یک مبنای معرفت‌شناختی است و معیار اثباتی آن، بیشتر جنبه روش‌شناختی (روش توجیه‌گری و مدلل‌سازی معرفت) دارد؛ به عبارت دیگر بر اساس رویکرد انسجام‌گرایی به مثابه معیار ثبوتی صدق، نوعی وابستگی متقابل یا استلزام دوسویه قضایا در درون دستگاهی از باورها و قضایا وجود دارد (White, 1976, pp.130-131) و به تبع آن، روش توجیه (مقام اثبات و داوری) با «دور باطل» مواجه است؛ زیرا در این روش مسئله پایه و غیر پایه مطرح نیست و تنها با روابط بین قضایا - فارغ از پایه و غیر پایه - می‌توانند هر کدام از باورها را موجه کنند؛ مثلاً قضیه «الف» به دلیل وابستگی به «ب» موجه است، در حالی که «ب» نیز از طریق یک سلسله طولانی از وابستگی‌ها به «الف» وابسته است؛ به عبارت دیگر در رویکرد انسجام‌گرایی، تنها روش موجه‌ساز نظام علمی، انسجام و سازواری درونی اجزای آن نظام است و این، به نسبت معرفتی و شکاکیت خواهد انجامید؛ به‌ویژه اینکه ممکن است ما افسانه‌ای سراسر مرتبط و هماهنگ داشته باشیم که بر اساس این رویکرد باید آن را مطابق با واقع یا به لحاظ معرفت‌شناختی معتبر بدانیم؛ در حالی که هیچ عقل سلیمی این مسئله را نمی‌پذیرد. بر این دیدگاه نقدهای دیگری نیز صورت گرفته که در اینجا هدف، صرفاً نشان‌دادن تأثیر این مبنای معرفت‌شناختی در روش معرفت بوده و از تفصیل بحث و نقد و بررسی آن صرف نظر می‌گردد (ر.ک: علی تبار، ۱۳۹۲، ص ۲۳۱ به بعد).

نتیجه

این مقاله ضمن اشاره اجمالی به یافته‌های روش‌شناختی علوم انسانی رایج بر پایه معرفت‌شناختی مدرن - بر اساس پارادایم‌های غالب نظیر پوزیتیویستی، هرمنوتیکی و انتقادی - به برخی مسائل معرفت‌شناختی علوم انسانی اسلامی و نتایج روش‌شناختی آن

به‌ویژه در آرا و آثار علامه مصباح پرداخته شد. مسائل معرفت‌شناختی مطرح در این مقاله عبارت‌اند از: ماهیت‌شناسی گزاره‌های علوم انسانی و منبع‌شناسی علوم انسانی و مسئله اعتبارسنجی آن. گفته شد پاسخ به این مسائل وابسته به نوع پارادایم فکری، متفاوت است و هر کدام نیز نتایج روش‌شناختی خاصی دارند. در این مقاله تلاش شده است ضمن طرح مسائل یادشده بر اساس منظومه فکری اسلام به‌ویژه در آرای علامه مصباح یردی به یافته‌های روش‌شناختی هر کدام اشاره گردد و اجمالاً مکانیزم تأثیر مسائل معرفت‌شناختی در روش‌شناسی نیز نشان‌داده شد. بر اساس واقع‌گرایی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، پلی به واقع‌گرایی روش‌شناختی زده شد و بر اساس آن، در مسئله منبع‌شناسی علوم انسانی، تنوع و تکثر منابع و ابزارهای معرفتی بررسی شد. بر پایه تنوع منابع معرفتی، یافته دیگری تحت عنوان تکثر روش‌شناختی و الگوی تلفیق روش‌ها حاصل شد. در پایان بر پایه مبنای گروهی، روش‌شناسی و فرایند ابتننا در توجیه و اعتبارسنجی علوم انسانی بیان شد.

منابع و مأخذ

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ البرهان؛ المطبعة الاميرية بالقاهرة، ۱۳۷۵ ق.
۲. ایمان، محمدتقی؛ فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی؛ چ ۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۱.
۳. بلیکی، نورمن؛ پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی؛ ترجمه سیدحمیدرضا حسنی، محمدتقی ایمان و سیدمسعود ماجدی؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۳.
۴. ترخان، قاسم؛ «برایند اعتقاد قرآنی به جهان غیب در روش علوم انسانی»، مجله تحقیقات بنیادین علوم انسانی؛ ش ۳، ۱۴۰۰.
۵. چالمرز، آلن اف؛ چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی؛ ترجمه سعید زیباکلام؛ چ ۲، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۷۹.
۶. حائری یزدی، مهدی؛ کاوش‌های عقل عملی؛ تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۴.
۷. حبیبی، رضا و محمد شجاعی شکوری؛ فلسفه علوم تجربی؛ چ ۱، قم: مؤسسه آموزشی-پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۱.
۸. خیری، حسن؛ «مقایسه پارادایم دینی (اسلامی) با پارادایم‌های اثباتی، تفسیری و انتقادی»، نشریه معرفت فرهنگی و اجتماعی؛ س ۱، ش ۲، ۱۳۸۹.
۹. رشاد، علی‌اکبر؛ درآمدی بر مبانی منطق کشف گزاره‌ها و آموزه‌های دینی (کرسی نظریه‌پردازی - ۱۰)؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷.
۱۰. —؛ «بررسی انتقادی مبادی پژوهی اصولیون»، مجله کتاب نقد؛ ش ۵۵، تابستان ۱۳۸۹.

۱۱. سبزواری، ملاحادی؛ شرح منظومه؛ تصحیح و تعلیق حسن‌زاده آملی و تحقیق و تقدیم از مسعود طالبی؛ تهران: نشر ناب، ۱۳۶۹.
۱۲. شریفی، احمدحسین؛ مبانی علوم انسانی اسلامی؛ چ ۱، تهران: انتشارات آفتاب توسعه، ۱۳۹۳.
۱۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ چ ۱، قم: مؤسسه النشر الإسلامی ۱۴۱۷ق.
۱۴. —؛ مجموعه رسائل؛ تحقیق صبا الربیع؛ قم: نشر احیاء التراث، ۱۴۲۸ق.
۱۵. علی‌تبار، رمضان؛ معرفت دینی؛ تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲.
۱۶. —؛ علم دینی: ماهیت و روش‌شناسی؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۶.
۱۷. فعالی، محمدتقی؛ «توجیه ترکیبی در حکمت سینوی و صدرایی»، ذهن؛ ش ۵، ۱۳۸۰.
۱۸. —؛ درآمدی بر معرفت‌شناسی معاصر و دینی؛ چ ۱، قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۷.
۱۹. گلشنی، مهدی؛ از علم دینی تا علم سکولار؛ تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۰.
۲۰. گیلیس، دانالد؛ فلسفه علم در قرن بیستم؛ ترجمه میاننداری؛ قم: طه- تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۸۱.
۲۱. مصباح یزدی، محمدتقی؛ آموزش فلسفه؛ قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۹۴، الف.

۲۲. —؛ شرح برهان شفا؛ ج ۱ و ۲، تحقیق و نگارش محسن غرویانی؛ قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۴.
۲۳. —؛ چکیده‌های از اندیشه‌های بنیادین اسلامی؛ چ ۷، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۳.
۲۴. —؛ فلسفه اخلاق؛ تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی؛ چ ۳، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۴، ب.
۲۵. —؛ نقد و بررسی مکاتب اخلاقی؛ تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی؛ قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۴، ج.
۲۶. —؛ درباره پژوهش؛ تحقیق و نگارش جواد عابدینی؛ چ ۱، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۹.
۲۷. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج ۱، ۶، ۱۳ و ۲۲، قم: نشر صدرا، ۱۳۸۹.
۲۸. نراقی، محمدمهدی؛ جامع السعادات (علم اخلاق اسلامی)؛ قم: حکمت، ۱۴۰۵.
۲۹. هاملین، دیوید؛ تاریخ معرفت‌شناسی؛ ترجمه شاپور اعتماد؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۴.
۳۰. یزدی، ملاعبدالله بن شهاب‌الدین حسین؛ الحاشیة علی تهذیب المنطق؛ چ ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.

31. Madison, Soyini; **Critical Ethnography: Method, Ethics, and Performance**; Chicago Guides to Writing, Editing, and Publishing, 2005.
32. Thomas, Jim; **Doing Critical Ethnography**; Northern Illinois University, USA, Newbury Park, CA: sage, 1993.
33. White, Alan R.; "Coherence Theory of Truth" in P. Edwards

- (ed.); **the Encyclopedia of Philosophy**; New York: Macmillan, 1976.
34. Trigg, Roger; **Reality at Risk: A Defence of Realism in Philosophy and the Science**; Rowman & Littlefield Publishers, 1980

